

دهقان فداکار



شاعر و فرودستد
حامد عسکری

فکرکن دهقان باشی. کارت‌بایل و گاواهن و خیش و داس باشد. دست‌هایت تاول روی تاول بزند و صورتت برشته آفتاب خراسان باشد مدام. فکر کن در تمام ساعاتی که آب روی کرت‌های زمین تشنه‌ات بازمی‌کنی سکوت باشی و نگاه و تدبیر. بعد، شب که می‌آبی همان‌طور که پاهایت از درد زق زق می‌کند، قلم به دست

بگیری و شروع کنی به نوشتن. فکرکن این رنج را سی سال بر دوش بکشی و آخر کار هم اسپانسرت کنار بکشد و غم عالم به جانت بریزد. من خانه‌ام حوالی میدان فردوسی است در تهران و هر بار که از کنار آن پیرومرد باشکوه رد می‌شوم به این چیزها فکر می‌کنم.

نقل، نقل احیاگر زبان فارسی است. نقل، نقل پیرومردی است که می‌توانست مثل هزاران دهقان دیگر بچسبد به زندگی‌اش، بچه‌ها را عروس و داماد کند. زمین‌ها را گسترش دهد و بالاخره مرگ هم حق است. ولی رنج را برگزید که کاخی بی‌افکند از نظم، که از باد و باران نیابد گزند.

راستش من، هم در غزل و شعر دستی دارم و مشق می‌کنم و هم در دبستان قصه و داستان شاگرد کلاس اولم. دم‌گوشی برایتان بگویم، شعرگفتن مثل تخم گذاشتن است و قصه گفتن شبیه زاییدن. هر دو سخت‌اند و دردناک و درد واقعی وقتی آغاز می‌شود که تو بخواهی در قالب شعر قصه‌بگویی یا قصه‌منظوم بگویی. اینکه شاهنامه پاسبان زبان فارسی است قبول. خیلی هم قبول. اینکه کاخی بزرگ ساخته است هم قبول. خیلی هم قبول. ولی یک‌بار اگر از منظر فنی هم به این اثر نگاه کنیم با اثری شگرف و مهیب روبه‌رویم که حیرت‌زده می‌شویم. چه از لحاظ فرم و چه از لحاظ محتوا. ابیات شاهنامه فردوسی در یک وزن گفته شده‌اند، از اول تا آخر. ولی چه جادویی است وقتی که حکیم از تولد سهراب می‌گوید:

چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه

یکی پورش آمد چو تابنده ماه

تو پر از طرب می‌شوی. انگار داری خبر تولد می‌دهی. باید با صدایی رسا بخوانی. وقتی در همین قصه رستم و سهراب، پدر زخم برگرده پسر می‌کارد و سهراب می‌گوید خبر کشتن من به گوش پهلوان ایران رستم می‌رسد و می‌آید انتقامم را می‌گیرد، رستم از پسر می‌خواهد که نشانه‌ای از رستم بدهد و سهراب می‌خواهد بگوید که

فکرکن دهقان باشی. کارت‌بایل و گاواهن و خیش و داس باشد. دست‌هایت تاول روی تاول بزند و صورتت برشته آفتاب خراسان باشد مدام. فکر کن در تمام ساعاتی که آب روی کرت‌های زمین تشنه‌ات بازمی‌کنی سکوت باشی و نگاه و تدبیر. بعد، شب که می‌آبی همان‌طور که پاهایت از درد زق زق می‌کند، قلم به دست

بگیری و شروع کنی به نوشتن. فکرکن این رنج را سی سال بر دوش بکشی و آخر کار هم اسپانسرت کنار بکشد و غم عالم به جانت بریزد. من خانه‌ام حوالی میدان فردوسی است در تهران و هر بار که از کنار آن پیرومرد باشکوه رد می‌شوم به این چیزها فکر می‌کنم.

نقل، نقل احیاگر زبان فارسی است. نقل، نقل پیرومردی است که می‌توانست مثل هزاران دهقان دیگر بچسبد به زندگی‌اش، بچه‌ها را عروس و داماد کند. زمین‌ها را گسترش دهد و بالاخره مرگ هم حق است. ولی رنج را برگزید که کاخی بی‌افکند از نظم، که از باد و باران نیابد گزند.

راستش من، هم در غزل و شعر دستی دارم و مشق می‌کنم و هم در دبستان قصه و داستان شاگرد کلاس اولم. دم‌گوشی برایتان بگویم، شعرگفتن مثل تخم گذاشتن است و قصه گفتن شبیه زاییدن. هر دو سخت‌اند و دردناک و درد واقعی وقتی آغاز می‌شود که تو بخواهی در قالب شعر قصه‌بگویی یا قصه‌منظوم بگویی. اینکه شاهنامه پاسبان زبان فارسی است قبول. خیلی هم قبول. اینکه کاخی بزرگ ساخته است هم قبول. خیلی هم قبول. ولی یک‌بار اگر از منظر فنی هم به این اثر نگاه کنیم با اثری شگرف و مهیب روبه‌رویم که حیرت‌زده می‌شویم. چه از لحاظ فرم و چه از لحاظ محتوا. ابیات شاهنامه فردوسی در یک وزن گفته شده‌اند، از اول تا آخر. ولی چه جادویی است وقتی که حکیم از تولد سهراب می‌گوید:

چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه

یکی پورش آمد چو تابنده ماه

تو پر از طرب می‌شوی. انگار داری خبر تولد می‌دهی. باید با صدایی رسا بخوانی. وقتی در همین قصه رستم و سهراب، پدر زخم برگرده پسر می‌کارد و سهراب می‌گوید خبر کشتن من به گوش پهلوان ایران رستم می‌رسد و می‌آید انتقامم را می‌گیرد، رستم از پسر می‌خواهد که نشانه‌ای از رستم بدهد و سهراب می‌خواهد بگوید که

قصه شهر

گاری مملو از روایت



شاعر و فرودستد
حامد عسکری

گمان نمی‌کردم دور و بر حرم گاری‌ها و گارچی‌ها همچنان پرقدرت به حیات خودشان ادامه می‌دهند. ولی کوچه پس کوچه‌های تنگ و شلوغ و پرطرفر و آمد و طبرسی و نوغان و آن طرف‌ها گاری‌خورش بیشتر ملس بود تا ماشین خورش. ایستادم به تماشای ترفایک گاری‌ها که ماشین‌های عبوری انگار خیلی حریفشان نمی‌شدند. پادشاهی می‌کردند.

وسط آن هیروویر پیرومرد شمالی موسفید کرده‌ای گوشه‌ای ایستاده بود و داشت با نیمه‌فریادی از ضرورت رعایت‌مقررات برای همکارانش حرف می‌زدند و اینکه امور باید طوری پیش برود که نوبت به باقی گاری‌ها هم برسد. انگار این وسط مافیایی هم بودند و گروه‌های فشاری که اجازه نمی‌دادند کار درست پیش برود. پیش‌تر اما فکرم کشید به اینکه این بابا با این سرووضع کارگری و با این لجه‌جیج شمالی اینجا چه می‌کند.

جلوتر رفتم و بی مقدمه همین را پرسیدم. چشم‌های گردش را تنگ کرد و خنده‌ای تحویلم داد و یک قصه عشقی. بعد گفت که خطور سی سال پیش از شمال آمده مشهد و همین‌جا ساکن شده و سه دختر دارد که با باربری بزرگشان کرده است.

نشستم وسط گاری‌اش؛ یعنی قیلش اجازه گرفتم و گفت بفرما. مذهب نشستم. گفت من هر هفته این فرش روی گاری را می‌شویم تا مسافرها آذیت نشوند.

پرسیدم روی این گاری به غیر از آدم خسته و للیل و ناچار و تپه چمدان‌های

دما

۶۰٪ رطوبت هوا ۱۳°↓ ۲۶°↑	۶ صبح ۲۰ ۱ عصر ۲۲
---	--

۱۱:۳۷:۵۴ نیمه شب شرعی ۲۲:۳۸:۱۳	۱۸:۳۰:۳۴ اذان صبح فردا ۰۴:۴۴:۴۱	۱۸:۵۵:۴۷ طلوع آفتاب فردا ۰۴:۲۴:۲۶
---	---	---

شدید سهراب را می‌رساند و از

طرفی وقتی خود رستم کاری که سهراب خواسته را انجام می‌دهد، ناخودآگاه تقابل، تقابل هولناک‌تری خواهد بود.

سهراب می‌گوید:
کنون بند بگشای از جوشنم
برهنه بین این تن روشنم

یک بار دیگر بیت بالا را بخوانید. می‌بینید نمی‌شود این بیت را داد زد

از شاهرگ‌های پهلوی سهراب را می‌شنوید بین کلمات؟

دیده‌اید آخر تیتراژ فیلم‌های تاریخی چه اسم‌هایی ردیف می‌شود؟ مشاور طراح جنگ، مشاور طراح لباس، مشاور ادوات جنگی، مربی سوارکاران، جلوه‌های ویژه و...

همه این کارها را فردوسی در گوشه روستایی (پاژ) در خراسان تنها و یکه انجام داده است. چند مدل اسب در شاهنامه اسم آورده است و هر کدام یک کارکردی دارند. انواع سلاح‌های شاهنامه هر کدامشان یک کاری می‌کنند و مجموعشان یک پایان‌نامه خواهد شد. شناخت سرزمین‌ها، طراحی شخصیت‌ها، تفاوت دیالوگ‌ها در دهان آدم‌های قصه‌ها، باورکنید یک ابرپروژه است.

همه این‌ها را گفتم و هیچ نگفتم. یک شاعر و نویسنده با خوانش متن شاهنامه متوجه خواهد شد این حکیم فرزانه، این دهقان فداکار، چه کرده است و از همه قابلیت‌های مغفول زبان چه کار کرده‌هایی کشیده و استفاده کرده است.

رنج این است که فرزندان ما این روزها شماره‌کفش ستاره‌های پاپ و فوتبالیست‌ها را می‌دانند و خیلی هایشان حتی جلدکی شاهنامه‌را لمس هم نکرده‌اند. تروق و خواندن بماند. خلاصه که اگر تاریخ را بخوانیم و نسا‌زم، برایمان خواهند ساخت. بگذریم، روح این بزرگ‌مرد زبان فارسی‌شاد.

* به لجه مردم کویر یم به سبزه رووییده بر دو طرف جوی آب می‌گویند

روایت روز

خاستن، جَستن، کاستن



شاعر و فرودستد
حامد عسکری

یک ۳۱ سال پیش، برادر بزرگ‌ترم، اسماعیل، با کتابی به‌خانه برگشت که آن را از دوستش به‌امانت گرفته بود. آن کتاب – که همچنان دست ما امانت است – اقتباس‌گونه‌ای است از «شاهنامه» تحت عنوان «رستم، بل سیستان» که داستان هفت‌خان جهان پهلوان هزارستان ایران را در بر دارد. این کتاب نه مناسب سن و سال ما بود، نه رنگ‌ورو و نقش‌ونگاری داشت، اما سرگرممان می‌کرد، به‌ویژه من را که تازه خواندن و نوشتن یاد گرفته بودم و کتاب داستانی دیگری هم نداشتم؛ بنابراین، طی

یک سال، هفت بار خواندمش، اگرچه بدون فهم جزئیات و، چنان‌که بعدا فهمیدم، به غلط: «کیقباد» را هماهنگی «تیزباد» می‌خواندم و «تَهْمَتن» را «تَهْمَتن» تلفظ می‌کردم.

دو ۱۹ سال پیش، معلم ادبیاتم، آقای ناصر عطری، من و دوایم درس‌انم را با مفهوم «تصحیح‌نسخه» و ویرایش‌های مقبول متن‌های کهن فارسی، از جمله «شاهنامه»، آشنا کرد. کار جلال خالقی مطلق هنوز تمام نشده بود، مطلوب و مشهور چاپ مسکو بود که همه‌جا هم پیدا می‌شد، اما من – نمی‌دانم به چه دلیلی – تصحیح ژول مُل آلمانی-فرانسوی را خریدم که دیگر چندان قدروقیمتی نداشت؛ بااین‌همه، ازفت‌وآمد به کتابخانه و آوردنِردن نسخه حجیم و مصور «شاهنامه» نجاتم داد. بالاخره، چند سال بعد، اگرچه پول خرید تصحیح خالقی مطلق را نداشتم، توانستم چاپ مصطفی جیجونی را به‌دست بیاورم که بسیار پرداخته و پاکیزه است.



۲شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

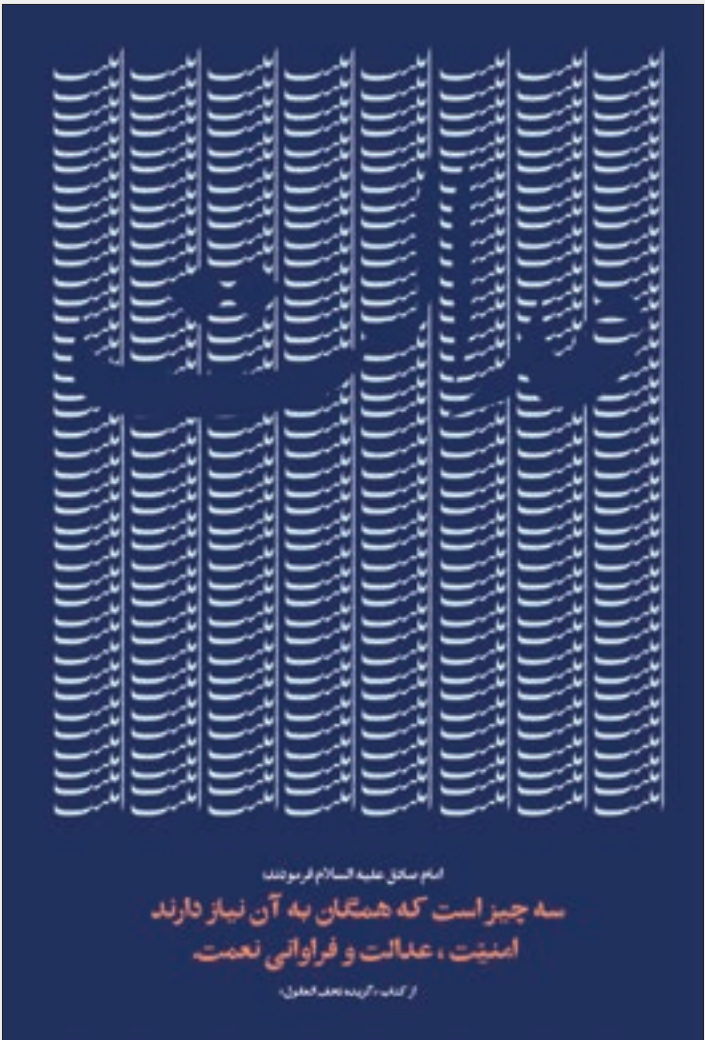


ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی:
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهید، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۰۳۰۰۰۷۲۸۹

حدیث کرافی



طرح: جلال حاجی زاده

کوچه

سلوک امام صادق(ع) قیام به کلمه است

مکتب امام تمام قد برنخیزد؟ باور شیعه این است که امام همواره بهترین تصمیم را می‌گیرد. مؤثرترین راه را انتخاب می‌کند. مصون‌ترین شیوه را برمی‌گزیند. همه تصمیم‌هایش -نیز- به عصمت غنی‌سازی می‌شود. امام صادق(ع) به نوشته مرحوم کلینی، با ۶۵ سال عمر، طولانی‌ترین زندگی را در میان امامان شیعه داشته‌اند. ایشان تمام دوره زندگی را در مدینه گذراندند و فقط برای حج یا برخی الزامات سیاسی، سفرهای کوتاهی به مکه یا عراق داشتند. دوران زندگی امام مصادف با ۱۰ اتن از خلفای اموی به نام‌های عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک (ولیداول)، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید دوم، هشام بن عبدالملک، ولیددوم، یزیدسوم، ابراهیم بن ولید، مروان دوم و دو تن از خلفای عباسی به نام‌های سفاخ و منصور بود. در همه این دوران، امام با جهادکلمات، به ساختارسازی برای معارف‌اهل بیت پرداختند. به دیگر عبارت، کربلای امام صادق(ع)، گستره‌ای است بی‌مرز و بی‌زمان و محدودیت‌ناپذیر.

آن روز با ۴هزار شاگرد، چراغ‌دار راه مردم بودند و امروز با بی شمار ستاره، صراط مستقیم را برای مردمان امروز و فردا روشنایی و ایمنی می‌بخشند. هزاران مرجع در طول تاریخ، همان خط نورانی را پی می‌گیرند و زنده بودن حدیث و کلمه و ماندگاری آن را نشان می‌دهند.

چکامه

بر گرده خود مثل علی نان و رطب داشت صادق همه صبح است چه در خلوت شب داشت شب تیره و تار و ظلمات است، پر از ظلم صد سال پر از ظلمت جهلی که عرب داشت می‌رفت که خاموش شود مشعل توحید اسلام و آکملشت لگم روبه عقب داشت برخاست کسی مکی و کوفی به فدایش آوازه چنان داشت که تا شام و حلب داشت در محضر او این همه شاگرد عجب نیست بر تبغ علی این همه زنگار عجب داشت! چون جابر حیان کسی اسرار ندانست جز آن که به درگاه توزانوی ادب داشت هفتادودو تا یارت اگر بود چه می‌شد تبغ تو و پستوی نهان خانه سبب داشت از صبح بپرسید که صادق به چه معناست با عشق بگویند که یارم چه لقب داشت

مهدی چهاردار